

شبا سلام بر معلم عشق و زندگی آقای شهبازی عزیز و دوستان جان گنج حضور

موضوع: دعا کردن

دعاهایم قبل از آشنایی با گنج حضور با خواستهها و خواهشهای من ذهنی و زیاد کردن هم‌هویت شدگیها بود، غافل از اینکه همه این دعاها و آرزوهایم که به آنها رسیده یا نرسیدم دردهایی را به همراه داشت که نه تنها خودم بلکه اطرافیانم را دچار درد و عذاب کردم. از روی نادانی و جهل و تقلید همچنان می‌خواستم و می‌خواستم در حالیکه بدست آوردن با من ذهنی یعنی طلب درد و عذاب، خواستن با من ذهنی یعنی دخالت در کار خدا. یعنی بی‌ادبی در برابر خدا، خواستههایی که از روی تقلید و آموزشهای غلط آموخته بودم و آنها را باز هم از روی تقلید به فرزندانم منتقل می‌کردم، یعنی بی‌ادبی را آموزش می‌دادم.

و اینک در پیشگاه مولانا و آقای شهبازی از تمام خواستههای بیجا و بی‌ادبیهاییم از زندگی عذرخواهی می‌کنم. باشد که بتوانم متعهدانه بر سر قولی که در الاست یاد کردم بمانم و به خاطر بسپارم که از جنس زندگی هستم و اوست که با خردش زندگی و امورات مرا در دست دارد و می‌چرخاند و من "نمی‌دانم" چگونه و چطور، فقط ناظر باشم و تسلیم و فضاگشا. زیرا دخالت بیجا مرا از جنس جسم کرده و در منجالی از درد فرو می‌برد.

از خدا غیر خدا را خواستن
ظن افزونی‌ست و کلی کاستن

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

از خدا فقط خودش را می‌خواهم و بس، زیرا خواستههایم فضولی کردن و دخالت و بی‌ادبی کردن و تکبر در مقابل ساحت مقدس خرد کل می‌باشد و در نهایت نابودی و درد و رنج که نصیبم می‌شود. در دعاهایم همیشه به دنبال هر چه بیشتر بهتر بودم. من ذهنی دعا می‌کرد نه من اصلی‌ام. او می‌گفت و می‌خواست و می‌گفت: «خدایا این را بده، آن را بده». مدام با من ذهنی‌ام برای خدا تکلیف تعیین می‌کردم. تا اینکه من ذهنی‌ام قویتر شده و زندگی زنده را می‌بلعید و بیهوده هدر می‌داد.

عمر خوش در قرب، جان پروردن است
عمر زاغ از بهر سرگین خوردن است

عمر بیشم ده که تا گه می‌خورم
دایم اینم ده که بس بد گوهرم

گر نه گه خواراست آن گنده دهان
گویدی کز خوی زاغم وارهان

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۷۷۷ الی ۷۷۹

بس که همانیده بودم، بس که نادان و مغرور بودم، مدام شکایت می‌کردم که عمر بیشتر به من بده تا کثافات بیشتری بخورم.

چون ملایک، گوی: لا عِلْمَ لَنَا
تا بگیرد دست تو عِلْمَتَنَا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

چون ملائک گو که: لا عِلْمَ لَنَا

یا الهی، غَیْرَ مَا عِلْمَتَنَا

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷۵

پس باید مثل فرشتگان بگویم نمی‌دانم و مرا دانشی نیست جز آنچه را خود به ما آموختی، تا خداوند خودش دست ما را با علمش بگیرد.

دست گیر از دست ما، ما را بخر
پرده را بردار و پرده ما مدر

باز خر ما را ازین نفس پلید
کاردش تا استخوان ما رسید

از چو ما بیچارگان این بند سخت
که گشاید ای شه بی تاج و تخت؟

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۴۴۴ الی ۲۴۴۶

اینچنین قفل گران را ای ودود
که تواند جز که فضل تو گشود؟

ما ز خود سوی تو گردانیم سر
چون تویی از ما ز ما نزدیکتر

این دعا هم بخشش و تعلیم توست
گر نه در گلخن، گلستان از چه رست

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۴۴۷ الی ۲۴۴۹

خدایا همانیدگیها را از ما بگیر ما ضعیفیم، هوای ما رو داشته باش. پرده همانیدگیها را از روی چشمان ما بردار. اجازه نده بیش از این بی آبرو شویم.

ما تا حدودی شناخته‌ایم که از عهده نفس پلید بر نمی‌آییم، ما را نجات بده. خداوند، شاه بی تاج و تخت است، ما هم بی تاج و تختیم باید همانیدگیها را از مرکزمان برانیم و مرکزمان عدم شود.

این بند من ذهنی را فقط خدا می‌تواند باز کند، برای این کار باید لحظه به لحظه در عمل و در چالشها که زندگی برایمان پیش می‌آورد فقط و فقط فضاگشایی کنیم. اگر رویمان را واقعا از من ذهنی برگردانیم و مرکز، عدم شود من ذهنی خاموش می‌شود و در کار ما دخالت نمی‌کند.

-نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ
ما از رگ گردن او به او نزدیکتریم
قرآن کریم، سوره ق، (۵۰)، آیه ۱۶

وقتی خداوند از رگ گردن به ما نزدیکتر است یعنی خود ماست، وقتی از جنس عدم می‌شویم از جنس او می‌شویم. این دعا نیز از بخشش توست که بر زبانم جاری می‌شود، وگرنه من در من ذهنی که چیز قابل ذکر نیستم و ارزشی ندارم.

ای دهنده ی عقلها، فریاد رس
تا نخواهی تو نخواهد هیچ کس

هم طلب از توست و هم آن نیکویی
ما کی ایم؟ اول تویی، آخر تویی

هم بگو تو، هم تو بشنو، هم تو باش
ما همه لاشیم با چندین تراش

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۱۴۳۸ الی ۱۴۴۰

ای خدا اعتراف می‌کنم که من امتداد خودت هستم من از جنس خودت هستم، آنچه را تو خواهی همان می‌شود. پس با من ذهنی‌ام دعا نخواهم کرد و چیزی نمی‌خواهم. زیرا تویی که هم اولی و هم آخر، هم طالبی و هم مطلوب، هم گوینده‌ای و هم شنونده، و تویی که صلاح کارم را می‌دانی و من نمی‌دانم.

یارب مرا پیش از اجل فارغ کن از علم و عمل
خاصه از علم منطقی در جمله افواه آمده

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۷۹

خدایا قبل از مرگ جسمی مرا از همانیدگیها و دانشهای ذهنی همانیده رهایی ده، علمی که از من ذهنی ام می آید و باعث غرور و تکبرم می شود،
از من بگیر.

رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرَنَا

لَا تُزِلُّ أَقْدَامَنَا فِي دَاوُلُوحُول

-مولوی، دیوان شمس، ترجیع شماره ۱۷

پروردگارا به ما صبر بده و گامهای ما را در این زمین گلناک همانیدگیها ملغزان.

كِهْ اَعْدِنِي خَالِقِي مِنْ شِرِّهِ
لَا تَحْرَمْنِي اَنْلِ مِنْ بَرِّهِ

رَبِّ اَوْزَعْنِي لِشِكْرِ مَا اَرَى
لَا تَعْقِبْ حَسْرَةَ لِي اِنْ مَضَى

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۶۹۴ و ۳۶۹۵

پروردگارا مرا از شر اندیشه نو پناه بده. مرا از خیر و برکت اندیشه نو محروم مکن. پروردگارا مرا به سپاسگزاری هر آنچه می بینم الهام فرما و اگر
نعمتی گذشت مرا دچار حسرت مفرما. اگر اشتباه کردم و نتوانستم فضا را باز کنم پیغام زندگی را دریافت کنم کمکم کن که حسرت نخورم.

هم از آنجا کین تردد دادیم
بی تردد کن مرا هم از کرم

ابتلام می کنی آه الغیاث
ای ذکور از ابتلات چون اناث

تا به کی این ابتلا یارب مکن
مذهبی ام بخش و ده مذهب مکن

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۱۱ الی ۲۱۳

اشتری ام لاغری و پشت ریش
زاختیار همچو پالان شکل خویش

این کژاوه گه شود این سو گران
آن کژاوه گه شود آن سو کشان

بفکن از من جمل ناهموار را
تا ببینم روضه ی ابرار را

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۱۴ الی ۲۱۶

ای خدا مرا از شک و تردید من ذهنی رهایی ده. خدایا به تو پناه می‌برم از امتحانات و ابتلاات و دردها که در من ذهنی برای خود بوجود آوردم. خدایا به من مذهب یکتایی را عطا کن. من اختیار من ذهنی را که مثل پالانی بر روی وجود زخمی من هست و هر لحظه مرا دچار درد می‌کند، نمی‌خواهم. خدایا این اختیار تقلبی من ذهنی را به تو می‌دهم فضا را باز کرده تا با دید عدم ببینم. خدایا این بار ناهموار من ذهنی را بر من هموار کن.

یا رب تو مرا به نفس طناز مده
با هر چه به جز توست مرا ساز مده

من در تو گریزان شدم از فتنه خویش
من آن توام مرا به من باز مده

-مولوی، دیوان شمس، رباعی شماره ۱۶۵۱

خدایا من از من ذهنی‌ام به تو پناه آورده‌ام، مرا از فریب من ذهنی حفظ کن. من از توام و به سوی تو باز می‌گردم .

ای همیشه حاجت ما را روا
بار دیگر ما غلط کردیم راه

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۹

خدایا در راه یکی شدن با تو، این من ذهنی، مرا می‌فریبد و راه را اشتباه می‌روم. مرا از من ذهنی حفظ کن و خودت در مرکز باش.

یا رَبِّ اشْرَحْ صِدْرَنَا، یا رَبِّ ارْفَعْ قَدْرَنَا
یا رَبِّ اظْهِرْ بَدْرَنَا، لا تعبدوا آربابکم

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۷۷

پروردگارا سینه ما را گشاده کن. پروردگارا به قدر ما بیفزا. پروردگارا ماه ما را ظاهر کن. به خدایان ساختگی (همانیدگیها) عبادت نکنید.

ای بکرده یار، مر اغیار را
وی بداده خلعت گل خار را

خاک ما را ثانیاً پالیز کن
هیچ نی را بار دیگر چیز کن

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۳۱۷ و ۲۳۱۸

این دعا تو امر کردی زابتدا
ورنه خاکی را چه زهره این بدی؟

چون دعامان امر کردی ای عجب
این دعای خویش را کن مستجاب

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۲۳۱۹ و ۲۳۲۰

ای خدایی که هر غیر را به دوست بدل می‌کنی. ای خدایی که لباس زیبا بر تن خار می‌کنی. ای خدایی که مرا از من ذهنی خارج می‌کنی و با قضا و کن فکانت به فضای حضور می‌رسانی، در راه تبدیل ما به خودت کمکمان کن. این دعاها را خودت به ما آموختی و خودت دعاها بمان را مستجاب کن و ما را با خودت یکی کن.

خدایا چشم بد را دور گردان
خداوندا نگه دار از جدایی

اگر چشم بد من راه من زد
به یک جامی ز خویشم ده رهایی

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۷۱۱

خدایا چشم بد من ذهنی را از من دور کن. خدایا کمکمان کن که با چشم من ذهنی نبینیم، کمکمان کن که چشمان به جهان نباشد و برحسب همانندگیها جهان را نبینیم و به مرکزمان راه ندهیم.

جهد بی توفیق خود کس را مباد
در جهان، وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِالسَّدَادِ

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۸۳۹

الهی در جهان کسی دچار تلاش بیهوده، یعنی دیدن برحسب همانندگیها نشود خداوند به راستی و درستی داناتر است.

ای میسر کرده ما را در جهان
سخره و بیگار ما را وا رهان

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۶۶

ای خدایی که کارها را بر ما آسان می کنی از کارهای بی مزد من ذهنی یعنی پریدن از فکری به فکری دیگر، از جمع کردن مادیات از کارهای بیهوده و دوندنهای بیهوده، به خیال زندگی بهتر، در حالیکه زندگیمان را خراب و خرابتر کردیم رهاییمان ده.

ای خدا ای فضل تو حاجت روا
با تو یاد هیچ کس نبود روا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۸۰

قطره دانش که بخشیدی ز پیش
متصل گردان به دریاهاى خویش

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۸۸۲

ای خدایی که از فضل و دانش خود ما را نصیب می دهی، اعتراف می کنیم که در من ذهنی هیچیم و عقلی نداریم، حال که تا حدودی هشیاری حضور یافتیم و ما را با فضای یکتایی آشنا کردی ما را با خود یکی کن، عقل و هدایت و قدرت و حس امنیتمان را به دست تو می سپاریم.

آن دلت را خدای نرم کناد
این دعای خوش است، آمین کن

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۰۰

باید همانندگیها را از مرکزمان برانیم. باید مرکز را عدم نگه داریم تا با خدا یکی شویم و این بهترین دعاست که خدا، مرکزمان شود.

گوش ما گیر و بدان مجلس کشان
کز رحیقت می خورند آن سرخوشان

چون به ما بویی رسانیدی از این
سر میند آن مشک را ای رب دین

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۰۶ و ۳۰۷

ای خدا، ما را که در ذهن گیر افتادیم هدایت کن بسوی عاشقانی که از شراب وصلت می‌نوشند. ای خدای یگانه، چون بویی از آن شراب خوش را به ما رسانیدی، ما را بی‌نصیب از عشقت نکن.

قُلْ أَعُوذُ بِكَ بِخَيْرِ
هَبْنِي زَنْفَاتِ أَفْغَانِ وَزَعْدِ

مِی دَمَدِ اَنْدَرِ گِرِهِ اَنْ سَاحِرَاتِ
الْغِيَاثِ الْمُسْتَعَاثِ اَز بَرْدِ وَ مَاتِ

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳

خدایا خودت باید از دست من ذهنی رهایی کنی، من ذهنی‌ام در گره‌ها می‌دمد و هر وقت در زندگی دخالت کردم گره‌ها را محکمتر ساختم و کارم مشکلتر شد. ای کسی که در هر لحظه به فریادم می‌رسی در این لحظه به فریادم برس.

هَمْ دَعَا اَز تُو، اِجَابَتِ هَمْ زِ تُو
اِیْمَنِ اَز تُو، مَهَابَتِ هَمْ زِ تُو

گِرِ خَطَا گِفْتَمِ اِصْلَاحِشِ تُو کُن
مِصْلِحِی تُو، اِی تُو سُلْطَانِ سَخْنِ

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۶۹۲ و ۶۹۳

من اگر دعا کنم با من ذهنی‌ست، پس سکوت می‌کنم تا خودت از طریق من و برای من دعا کنی. من فضا را باز می‌کنم و خاموش می‌شوم که تو بگویی، ای که تو بخشایشگر خطاهایم هستی، اصلاحگر اشتباهاتم هستی، ای سلطان سخن.

گِفْتِ پِیغمَبِرِ: مَرِ اَنْ بِیْمَارِ رَا
اِیْنِ بَگُو کَایِ سَهْلِ کُنِ دَشْوَارِ رَا

اَتِنَا فِی دَارِ دُنْیَانَا حَسَنَ

اَتِنَا فِی دَارِ عُقْبَانَا حَسَنَ

-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، ابیات ۲۵۵۱ و ۲۵۵۲

پیغمبر به آن بیمار گفت: «به خداوند که دشوارها را آسان می‌کند بگو: پروردگارا در دنیا و سرای آخرت به ما نیکی عطا فرما.» اگر فضا را باز کنیم هم در درون شاد هستیم هم انعکاس آن در بیرون شادی آور است، بی‌درد است، اما اگر فضا را ببندیم و همانند گیاه را در مرکزمان بیاوریم هم در درون هم بیرون دچار درد خواهیم شد.

کَزِ تَنَاقِصِهَایِ دَلِ، پِشْتَمِ شِکْسْتِ
بِرِ سَرْمِ جَانَا بِیَا مِی مَالِ دَسْتِ

زِیْرِ دَسْتِ تُو سَرْمِ رَا رَاحَتِی سِتِ
دَسْتِ تُو دَرِ شِکْرِ بَخْشِی اَبْتِی سِتِ

سَیَاهِ خُودِ اَز سَرِ مَآ بَرِ مَدَارِ
بِی قَرَارِ، بِی قَرَارِ، بِی قَرَارِ

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۵۶۰ الی ۵۶۳

خدایا از پریدن فکری به فکری دیگر در ذهنم به ستوه آمدم، دچار درد و سردرگمی شده‌ام. به هر دری زدم با این من‌ذهنی‌ام به بن‌بست رسیدم، می‌خواهم عقلم عقل تو باشد. هدایت‌م دست خودت قرار بگیرد. دیگر نمی‌خواهم چیزها در مرکزم باشد. تویی که آرامش و قرار و راحتی من هستی. دیگر فهمیدم همه چیز آفل است جز مرکز عدم .

رحم کن، از زخم شوم سر به سر
مرهم صبرم ده و رنجم ببر

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۷۰

خدایا ما در همانیدگیها، زیاده روی کردیم. به خود ستم کردیم مقاومت و قضاوت کردیم. مساله و دشمن سازی کردیم. دچار هیجان‌ات حاصل از همانیدگیها شدیم، خدایا به ما کمک کن .

از خدا غیر خدا را خواستن
ظن افزونی‌ست و کلی کاستن

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

خدایا! مارا از من‌ذهنی‌های رهایی بخش و در راه تبدیل دستمان را بگیر. آمین

-با تشکر، نسرین از گلستان